



### عقلانیت در دوران عباسی‌ها

مکتب اعتزال در اوایل قرن دوم به صورت یک مکتب کلامی پی‌ریزی گردید و به تدریج رو به تکامل نهاد و در زمان خلفای بنی‌امیه، فقط دو نفر با آن مخالفت نکردند و آن دو عبارتند از:

۱. یزید بن ولید بن عبدالملک (م ۱۲۶).
  ۲. مروان بن محمد بن مروان (م ۱۳۲). آخرین خلیفه اموی.
- وقتی بساط خلافت امویها برچیده شد و خلفای عباسی روی کار آمدند، در دوران خلافت ابوجعفر منصور دوانیقی (۱۵۸ - ۱۳۶) ستاره اقبال معتزله درخشید و عمرو بن عبید (مرد شماره دوی معتزله) با خلیفه وقت رابطه صمیمی داشت.
- پس از درگذشت ابوجعفر، زمام امور به دست مهدی عباسی افتاد. در دوران خلافت او تحرکی برای معتزله مشاهده نشد و گویا به اهل حدیث تمایل داشت و با معتزله مخالف بود. گشتی، رجالی معروف امامیه از هشام نقل می‌کند که مهدی بر

اصحاب «أهواء» سخت می‌گرفت و ابن مفضل شرحی پیرامون فِرَقِ اسلامی برای او نوشت و او دستور داد که آن را برای مردم در نقاط مختلف شهر قرائت کنند<sup>(۱)</sup>. یعنی هرگز اجازه نمی‌داد که متفکری، برخلاف نظر او سخنی بگوید و چیزی بیندیشد.

مقصود او از «أصحاب أهواء» گروه‌های مخالف با اهل حدیث است که شاخص آنها، معتزله و شیعه و مرجئه و مُحکِّمه (خوارج) بودند و شاید این کتاب که رجال کشی از او یاد می‌کند، نخستین کتابی باشد که پیرامون فرق اسلامی و ملل و نحل نوشته شده است.

پس از مهدی عباسی، هارون عباسی روی کار آمد. او نیز مانند برادرش مهدی، از بحث و مناظره جلوگیری می‌کرد و گروهی از اهل کلام را روانه زندان کرد و از روی ناچاری برای مناظره با سَمَنیه‌ها<sup>(۲)</sup>، یک نفر از معتزله را برگزید.

در دوران مأمون (۲۱۸ - ۱۹۵) و عصر معتصم (۲۲۷ - ۲۱۸) و واثق (۲۳۳ - ۲۲۷)، اهل حدیث منزوی شدند و متکلمان اسلامی در صحنه حضور کامل داشتند ولی پس از روی کار آمدن متوکل و خلفای پس از او، بار دیگر طرفداران عقلانیت منزوی شده و هر نوع بحث و اندیشه جز در حدود احادیثی که محدثان نقل می‌کردند، ممنوع گردید. حتی در سال ۴۰۶ هـ القادر بالله، یکی از خلفای عباسی، کتابی به نام: «البيان القادری» تألیف نمود و در آن، فضایل صحابه را به ترتیبی که اهل حدیث قائلند، آورد سپس فضایل عمر بن عبدالعزیز را نقل کرد و به تکفیر معتزله پرداخت. این کتاب در تمام جمعه‌ها در جلسات اهل حدیث در مسجد «المهدی» بر مردم قرائت می‌شد.

او در همین سال دستور دستگیری تمام معتزله را صادر نمود و آنان را واداشت که صریحاً از مکتب اعتزال باز گردند، و دست خطی از همه گرفت و افزود که اگر کسی از این به بعد، دست از پا خطا کند و غیر راه اهل حدیث برود، شدیداً مجازات خواهد شد.

۱. رجال کشی، در ترجمه هشام بن الحکم، ص ۱۷۲، ط بمبئی.

۲. پیروان «بوداسف» که قائل به تناسخ بوده است، و در آن زمان در بین‌النهرین پیروانی داشت.

در سایه فرمان «القادر» محمود غزنوی، فرمانروای خراسان، به کشتار معتزله و شیعه و اسماعیلیه و قرامطه پرداخت و آنان را به دار آویخت و گروهی را زندانی کرد و به اصحاب حدیث دستور داد که بالای منبر، آنها را لعن کنند<sup>(۱)</sup>. و تمام کتابهای مربوط به فلسفه و نجوم و اعتزال را سوزانید<sup>(۲)</sup>.

براهین وارد در قرآن هرچند به صورت ضعیف و کُبری نیست، اما در تعبیرات تکان دهنده آن مبدأ برهان گنجانیده شده که این امر با تدبر در آیات آن روشن می‌گردد.

ابن کثیر در تاریخ خود در حوادث سال‌های ۴۵۶، ۴۶۰، ۴۶۵، ۴۷۷، از مظالم اهل حدیث نسبت به معتزله سخن گفته که به خاطر اختصار، از درج آنها خودداری می‌کنیم<sup>(۳)</sup>.

### اشعری در نزد بریهاری

ابوالحسن اشعری (۳۲۴ - ۲۶۰) چهل سال در مکتب اعتزال (عقل‌گرایی افراطی) درس خواند. سرانجام در سن چهل سالگی پیوند خود را با این مکتب برید و به خیل یاران احمد بن حنبل (محدث مشهور اهل سنت) پیوست و در رد معتزله و احیای عقاید حنابله - نقل‌گرایی افراطی - کتاب‌ها تألیف نمود، - مع الوصف - چون سابقه اعتزالی داشت، مورد پذیرش اهل حدیث قرار نگرفت.

وقتی اشعری از بصره به بغداد آمد، به شیخ اهل حدیث، «بزیهاری» چنین گفت: من بر «جَبائِی» و فرزندش «ابوهاشم»، اعتراض کرده‌ام و عقاید یهود و نصاری و مجوس را نیز نقد نموده‌ام. بریهاری که به جز حدیث، به چیزی اعتقاد نداشت، گفت:

۱. تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۳۷ و ۳۸ - الکامل، ج ۷، حوادث سال ۴۲۰.

۲. همان. ۳. البدایة و النهایة، ج ۱۲، ص ۹۱.

«من از این نقدها و ردهای تو سر در نمی آورم، من فقط سخنان احمد بن حنبل را می پذیرم»<sup>(۱)</sup>.

از این بیان نتیجه می گیریم: محدثان اعصار نخست، پیوند خود را با مکتب اهل بیت و روش آنها بریده و سرگرم مذاکره درباره احادیثی بودند که بخش معارف در آنها تعطیل بود و اگر معرفتی در بین بود، ریشه در عهدین داشت، و کعب الأحبار و وهب بن منبه، و تمیم دازی، با زیرکی خاصی آنها را در میان مسلمانان اشاعه داده بودند. و زورمداران وقت از اموی ها و عباسی ها، منافع خود را در ترویج مذهب اهل حدیث دانسته، عقلانیت و خردورزی را ممنوع می کردند، و در این راه چه خون هایی که ریخته شد و چه انسان هایی که جان خود را از دست دادند.

\*\*\*

### تفکیک خرد از دین در غرب

اگر مسأله تفکیک دین از خرد در شرق اسلامی در دوران اموی ها و عباسی ها مطرح گردید آن هم به انگیزه خاصی، ولی این مسأله در غرب، پس از نهضت علمی اخیر مطرح گردید اما با انگیزه بسیار متفاوت.

«عقلانیت» برای حکومت امویان و عباسیان، خطر داشت و به خاطر یک رشته مسایل سیاسی رو به تعبد آورده و در مسائل معرفتی از عقل و خرد گریزان بودند، ولی انگیزه تفکیک عقل از دین در غرب صیانت کتاب مقدس (انجیل) از نقد علمی بود، زیرا بسیاری از آموزه های کتاب مقدس در توحید، و غیره با علم و خرد در تعارضند، توحید و یگانگی خدا با تثلیث قابل جمع نیست و لذا خواستند با طرح «راه دین از عقل جداست»، مسأله تعارض آموزه های عقلی را با کتاب مقدس به گونه ای حل کنند.

۱. تبیین کذب المفتری، پاورقی، ص ۳۹۱.

ولی سوکمندانه پس از انقلاب اسلامی گاه و بیگاه از برخی از نویسندگان، آهنگ تفکیک به گوش می‌رسد آن هم نه به صورت شرقی، بلکه به صورت غربی! در کتاب «خدا در فلسفه» چنین می‌خوانیم:

«باید دید حال که در ادیان - یعنی در کتب آسمانی - به وجود خدا استدلال و برای اثبات آن احتجاج نشده است و نگاه و زبان دینی نیز استقلال دارد و دین و دینداری با عقل و عقل‌ورزی رابطه مستقیم ندارد، پس چرا در حوزه‌های فلسفی و کلامی شرق و غرب، در طی بیش از بیست قرن تاریخ فلسفه و کلام، برهان‌هایی برای اثبات وجود خداوند تألیف شده است؟»<sup>(۱)</sup>

در پاسخ این سخن به صورت موجز یادآور می‌شویم:

۱. چنین ادعایی که «در کتب آسمانی برای اثبات وجود خدا استدلال و احتجاج نشده است»، بسیار ادعای بزرگی است. آیا نویسنده بر تورات و انجیل و قرآن آن چنان احاطه دارد که چنین اصلی را به صورت مسلم مطرح می‌کند؟ ما از عهدین قدیم و جدید صرف نظر می‌کنیم و تنها به آیات معدودی از قرآن نظر می‌افکنیم، درست است که در عصر ظهور قرآن، وجود خدا مسلم بوده و مخاطبهای آیات، در سرتاسر جهان مشرکانی بودند که توحید را به دوگانه‌پرستی آلوده کرده بودند، این از یک طرف. و از طرف دیگر وجود خدا چنان روشن و بارز است که با اندک توجهی به نظام حاکم بر جهان، می‌توان به منشأ آن پی برد، به خاطر این دو جهت، عنایت به اثبات صانع به مراتب کمتر از عنایت به اثبات صفات او بوده است، ولی در عین حال، آن چنان نیست که در لابلای آیات، برهانی بر اثبات آن اقامه نشود.

براهین وارد در قرآن هرچند به صورت صُغری و کُبری نیست، اما در تعبیرات تکان‌دهنده آن مبدأ برهان گنجانیده شده که این امر با تدبر در آیات آن روشن می‌گردد.

۱. خدا در فلسفه، مقدمه، ص ۳.

این کتاب گاهی به فقر و نیاز انسان به یک وجود غنی و بی نیاز استدلال می نماید و می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾<sup>(۱)</sup>.

«ای مردم شما نیازمندان به سوی

خدا هستید، و خدا بی نیاز و ستوده است.».

و احياناً، خلقت و آفرینش آسمانها و زمین را بر وجود فاطر و خالق آنها دلیل می گیرد و می فرماید:

﴿أَفَبَى اللَّهِ شَكَّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾<sup>(۲)</sup>.

«آیا در وجود خدا شک است که

آفریننده آسمان و زمین است.».

در بیشتر اوقات، قرآن از برهان

«آیستی» بهره می گیرد، برهانی که از

«در آفرینش آسمانها و زمین و آمد و شد شب و روز و کشتی هایی که در دریا به سود مردم در حرکتند و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده و زمین را به وسیله آن پس از مرگ زنده می کند و انواع جانداران را در آن گسترده و (همچنین) در تغییر مسیر بادهای ابرهایی که میان زمین و آسمان مسخرند نشانه هایی است - بر یگانگی او - برای مردمی که تعقل کنند».

وجود آیت و نشانه، به وجود ذی الایه و صاحب نشانه استدلال می نماید، این نوع از آیات در قرآن فراوان است، قسمتی از آنها مربوط به اثبات ذات نیست، بلکه با تسلیم ذات، بر صفات و توحید و علم و قدرت استدلال می کند، ولی برخی از آیات، با استناد به وجود یک مجموعه منسجم و هدفدار، بر اصل وجود صانع به ضمیمه صفات او، استدلال می کند و نباید این نوع آیات را در چهارچوبه اثبات صفات محصور کرد و اگر برخی از مفسران، در این چهارچوب تفسیر کرده اند، به خاطر اندیشه بی نیازی ذات از برهان بوده است، مانند:

۲. ابراهیم، ۱۰.

۱. فاطر، ۱۵.

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْقُلُوكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»<sup>(۱)</sup>.

در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و شد شب و روز و کشتی‌هایی که در دریا به سود مردم در حرکتند و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده و زمین را به وسیله آن پس از مرگ زنده می‌کند و انواع جانداران را در آن گسترده و (همچنین) در تغییر مسیر بادهای و ابرهایی که میان زمین و آسمان مسخرند نشانه‌هایی است - بر یگانگی او - برای مردمی که تعقل کنند.

گذشته از این، بحث‌های معرفتی و عقیدتی منحصر به اثبات صانع نیست، عقلانیت زیربنای تمام مسائل عقیدتی را تشکیل می‌دهد، خداحافظی از عقلانیت، نوعی خلع سلاح عقاید اسلامی است. آیینی که نتوان آن را با دلیل و برهان بیان کرد، چگونه قابل عرضه می‌باشد؟ چنین آیینی پیوسته در سینه‌ها زندانی می‌شود.

ما، در مقدمه کتاب «موسوعة المتكلمين» بحث گسترده‌ای درباره تفکیک خرد از شرع انجام داده‌ایم، افرادی که علاقه‌مندند از عقاید «ظاهر نگران» دور از عقلانیت آگاه شوند، به مقدمه جلد نخست مراجعه بفرمایند.

در پایان دو چیز را یادآور می‌شویم:

۱. طرفداری از عقلانیت و خردورزی به معنی دادن زمام فکر در همه عرصه‌ها به دست خرد نیست، بلکه خرد، قلمرو خاصی دارد که از آن نمی‌تواند تجاوز کند، و مرزبندی میان عقل و شرع نیاز به بحث جداگانه‌ای دارد.
۲. با در نظر گرفتن قلمرو عقل، هیچ‌گاه داورهای قطعی آن با شرع، یعنی آنچه

در کتاب آسمانی و سنت متواتر و متضافر وارد شده باشد، تعارضی وجود ندارد. اگر  
 احياناً در بدو نظر، تعارضی به نظر رسد، از یکی از دو حال خارج نیست:

۱. در مقدمات برهان، مغالطه و اشکالی رخ داده است، که حکم عقل را دچار  
 اشتباه کرده است.

۲. برداشت ما از کتاب و سنت، برداشت صحیحی نبوده و به گونه‌ای در فهم ما  
 اشتباهی رخ داده است.

در برخی از محافل، نمونه‌هایی از تعارض عقل و دین و یا علم و دین، مطرح  
 می‌شود که غالباً فاقد یکی از این دو شرط می‌باشند. موارد یاد شده فرضیه‌های لرزانی  
 از علوم طبیعی هستند که پیوسته در حال دگرگونی و تکامل می‌باشند و طراحان آنها نیز  
 اعتراف دارند که این فرضیه‌ها فاقد قطعیت هست. هنگامی که فرضیه تکامل انواع در  
 مجلات شرقی مطرح گردید، سیر پرسش به حوزه‌های علمیه و مراکز دینی روانه شد که  
 «این فرضیه که پیدایش نوع انسان را مولود اصل تکامل انواع می‌داند، با کتاب‌های  
 آسمانی و نظریه خلقت انسان در آنها چگونه تطابق می‌یابد؟».

در آن زمان گروهی به فکر تأویل آیات قرآنی افتادند، ولی مرور زمان ثابت کرد که  
 این فرضیه لرزان، خیالی بیش نبوده و داروینیسیم جای خود را به «نئوداروینیسیم» و آن  
 هم جای خود را به فرضیه دیگری به نام «موتاسیون» داد. این فرضیه‌ها پیوسته یکی پس  
 از دیگری مانند حباب‌های روی آب ظاهر شده و نابود می‌شوند و هیچ‌گاه اصالت وحی  
 را متزلزل نمی‌سازند.